

معلم باید هنرپیشه باشد

گفت‌وگوی صمیمی با معلم پیشکسوت حاج حسین خوشنویسان

علی اصغر جعفریان



اشاره

اواخر اردیبهشت ۱۳۹۳ است که وارد دفتر دبیرستان خواجه نصیرالدین طوسی می‌شوم. دفتری ساده درست مثل دفتر مدرسه‌های قدیم. صندلی‌ها و میز ساده و بدون زرق و برق و کتاب‌خانه بیش از هر چیز دیگری در دفتر خودنمایی می‌کند. پیرمردی عرق چین برس‌ر با کوله‌بار بیش از نیم‌قرن تجربه روی صندلی، پشت میز چوبی رنگ و رو رفته‌ای کنار پنجره و گلدان‌های شمعدانی نشسته است. زیر شیشه‌ی میزش عبارت «کلمة‌الله‌هی‌العلیاء» و جمله‌هایی معروف از بزرگان به چشم می‌خورد. از شهید رجایی در سخنانش مثال می‌زند و یاد او را زنده می‌کند. مثل همیشه با لبخند و با صدای رسا جواب سلامم را می‌دهد. برخوردش پر از سادگی، محبت و صمیمیت است. نظم و انضباط از ویژگی‌های کاری اوست. به قول و برنامه‌ای که دارد عمل می‌کند. می‌داند برنامه‌هایش را تنظیم و خودش را برای یک گفت‌وگوی دوستانه و شنیدنی آماده کرده است. روبه‌رویش می‌نشینم و صحبت را آغاز می‌کنیم.

خلاصه از چرم نرم‌تر بود. هر مسئله‌ای که حل نمی‌کردیم دو تا کف دستی داشت. وقتی کف دست را می‌زد، پشت دست هم بیشتر از کف دست می‌سوخت. ترکه می‌چرخید به پشت دست می‌خورد. من بسیار گریه کردم و در همین حال خوابم برد. حقیقت این است که مسئله در خواب برآیم حل شد. از خواب پریدم و آن را یادداشت کردم. فردا که رفتم مدرسه، دیدم راه حل من کاملاً درست است. فقط یک عمل پس‌وپیش دارد. در آن روز فهمیدم من مسئله را خوب نمی‌خوانم که بفهمم. اگر فهم بیاید مشکل حل می‌شود. این عاملی شد که من در همان ششم ابتدایی جهشی امتحان دادم. در آن زمان هفتصد و شصت مسئله را خودم طرح کرده بودم که اغلب همکاران دبیر نمی‌توانستند حل کنند. با هم مسابقه می‌دادیم. آن عزیزان مسئله می‌دادند و من می‌خندیدم و می‌گفتم که این از ششصد مسئله است یا از هشتصد مسئله است. این از هزار و یک مسئله است و آن یکی از حساب مظفری است. همه‌ی این کتاب‌ها را همه زیر و رو کرده بودم. من مسئله می‌دادم و آن‌ها درمی‌ماندند. این علاقه به خصوص در دبیرستان البرز تکمیل شد و در نتیجه من مراقب اعمال همه‌ی دبیرها بودم. دبیر موفق، ناموفق همه‌ی این‌ها را در ذهنم جا می‌دادم. به‌طوری که وقتی با همان دبیرم به کلاس رفتم، برای تدریس آنچه دیگران می‌گفتند خیلی موفق بودم. این رمزش است.

روش‌های تدریس و رمز ماندگار بودن خودتان در معلمی را چه می‌دانید؟

من در تدریس سعی می‌کردم مخاطبم را خوب بشناسم و آنچه را او از سنوآت قبل داشت، تشخیص دهم و به‌دنبال آن درس‌م

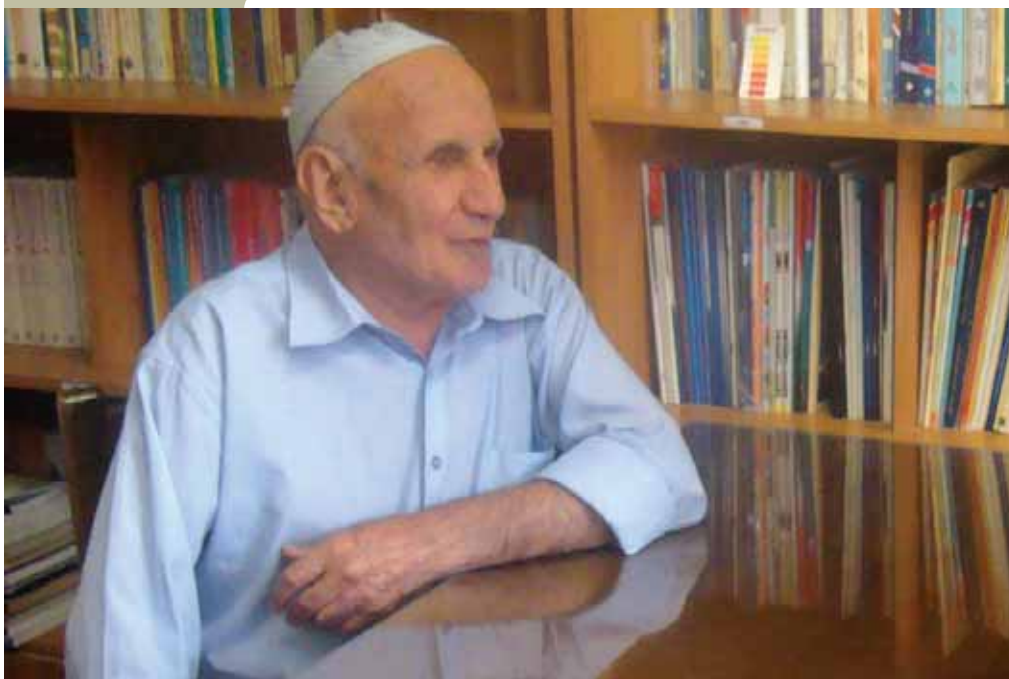
بودم و آن‌ها هم بیشتر مسئله آموزش و پرورش مطرح بود- تقریباً پنج ماه مانده است که ۲۳ سال مدیرعاملی من بر مؤسسه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی تمام شود. این مؤسسه شامل یک مدرسه‌ی راهنمایی، دبیرستان، هنرستان و دو مهد کودک به نام مبتکر است. امیدوارم این خدمات‌ها مورد توجه حق قرار گیرند.

استاد برایمان بگویید چرا معلم شدید؟

من در نه سالگی به مدرسه رفتم و این به‌علت بیماری برنشینتی بود که گرفته بودم. از همان سالی که این حادثه رخ داد، من شروع به درک ریاضیات کردم و تصمیم گرفتم معلم شوم. علاقه داشتم بچه‌ها بیایند از من سؤال کنند و من پاسخ بدهم. در سال دوم، سوم دبستان مسائل حسابم را می‌دادم برادرم حل می‌کرد. آن موقع درسی به نام حساب داشتیم. الان ریاضی داریم. یک روز برادر فرامانی به من داد، اطاعت نکردم. عصر مسئله را آوردم تا حل کند. خلاصه با عدم اطاعت او روبه‌رو شدم. گفت: «اگر حل کنم، فردا به معلمت می‌گویم». معلم ما هم ترکه‌های انار را توی آب خیس می‌کرد.

از خودتان، سوابق شغلی و زادگاهتان بگویید.

زادگاه بنده روستای رباط ابولولان پایین کوچه از شهرستان گلپایگان است. ۲۲ سال و نه ماه قبل از انقلاب و دو سال بعد از انقلاب به کلاس رفتم و تدریس کردم. نزدیک به سه سال و اندی مدیر کل آموزش و پرورش تهران بودم. در دو دوره، یکی دوره‌ی شهید رجایی و یکی زمان آقای دکتر اکرمی در دبیرستان البرز مدیر دبیرستان بودم؛ یک دوره در سال ۱۳۵۷، یعنی نهم اسفند ۱۳۵۷ که تقریباً تا اواخر دی ماه هم ادامه یافت. یک دوره هم از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰. در دبیرستان البرز چهار سال مدیریت کردم. بعد رئیس آموزش و پرورش ناحیه‌ی شمیرانات بودم که الان مناطق یک، دو، سه، چهار و پنج تهران را شامل می‌شود. بنده مدیر کل استان تهران بودم از فیروز کوه تا طالقان، در هر دو دوره. نزدیک سه سال و چهار ماه در مجلس شورای اسلامی دوره اول مدیر کل مالی-اداری بودم. در انتخابات دوره‌ی اول نمایندگان مجلس عضو هیئت هفت نفره بودم که کارش رسیدگی به اختلافی بود که بین بنی‌صدر و شورای انقلاب به‌وجود آمده بود. دو سال مشاور استان دار فارس



را شروع می‌کردم. در کلاس ششم تدریس داشتم. یک عده از دانش‌آموزان مباحث را فراموش کرده بودند. از چهار عمل اصلی و تعریف عدد شروع می‌کردم. شاید نزدیک یک ماه طول می‌کشید. درس‌های گذشته را کامل به دانش‌آموزانم عرضه می‌کردم و بعد مطالب سال جدید را می‌گفتم و نتیجه‌اش هم مطلوب بود. هیچ دانش‌آموزی سر کلاس نمی‌توانست بگوید «آقا نمی‌دانم» چون خودم گفته بودم. حتی در کتاب‌های سابق که من تدریس داشتم، فصلی را برای گذشته قرار داده بودند و مطالب گذشته را خلاصه‌وار تکرار می‌کردند. این رمز موفقیت بود. شناخت دانش‌آموز و طلبکار نبودن معلم از دانش‌آموز. دانش‌آموز از معلم طلب‌کار است. این رمز بود.

من واقعاً به دانش‌آموزم شخصیت می‌دادم و قبلاً هم این شخصیت را به او اعلام می‌کردم. من معتقدم که اگر دانش‌آموزی توانایی علمی ندارد، تحقیر شخصیتی نباید بشود. حالاً ممکن است هنر دیگری داشته باشد و راه دیگری را طی کند و رشد کند. اگر درس ریاضی را نمی‌فهمد، دلیلی ندارد که شخصیتش را خرد کنیم.

چه توصیه‌ی خاصی برای آموزگاران دارید؟

از نظر من سخت‌ترین بخش شغل معلمی تدریس در کلاس اول دبستان است. اگر پیش دبستانی را عنوان کنید من می‌گویم آن باز هم سخت‌تر است؛ برای اینکه آغاز کار است. زیربنای ساختمان را می‌خواهد بسازد. در هر ساختمانی ستون‌های اصلی از دیوار چینی و غیره مهم‌تر است. توصیه‌ام این است که اگر واقعاً عاشق‌اند، معلم شوند؛ چون معلمی عشق است. به قول شهید رجایی، دیوانه باید باشی. به‌خصوص در زمان ما، که اگر سبزی فروشی کنار خیابان را انتخاب کنی، درآمد مادی‌اش بیشتر از معلمی است. اگر عاشقی، دنبال برو. در حریم عشق نتوان زد دم از گفت‌و شنود / زن که آن‌جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش. این‌جا بد نیست از مرحوم شهید چمران یاد کنیم. در لبنان که می‌آید مجله‌ای را به اصطلاح هدایت بکند. دختر خانمی یکی از صفحات مجله را می‌بیند. سیاه است. سیاه مطلق. در گوشه یا بین صفحه یک شمع روشن است. فقط نور آن سوسو می‌کند. در محفلی ظاهراً جمع بودند. دختر خانم می‌رود سراغ چمران می‌گوید: «آقا می‌دانید مال کیه؟» چمران می‌گوید: «بله این مجله مال خودمان است.»

دختر می‌گوید: «منظورت از شمع چیست؟» چمران جواب می‌دهد: «در شرایط حال در دنیا، یک نفر ولو اینکه فضا تاریک است، می‌تواند به اندازه‌ی یک شمع نور بدهد و اطرافش را روشن کند.» بعد همین خانم

می‌آید همسر چمران می‌شود. یکی از دوستانش به خانم می‌گوید: «چطور شد تو که ایراد می‌گرفتی به همه چطور کچل را انتخاب کردی؟»

می‌گوید: این حرف‌ها یعنی چه؟ دوستش می‌گوید: «بله کچل انتخاب کردی» شرط می‌بندد. می‌روند خدمت چمران می‌بینند. بله موی چمران مقدار زیادیش ریخته است. می‌خواهم بگویم این‌جا که عاشق شدی دیگر زشتی و زیبایی و کم و زیاد حقوق را نمی‌بینی. بلکه دنبال عشقت هستی.

از آموزگاران دوران تحصیل ابتدایی خود خاطره‌ای دارید؟

در زمان ما، اولاً من به‌عنوان محصل مدرسه نبودم. چون دیر به مدرسه رفتم. خاطره‌ای دارم که دایی مادرم مدیر مدرسه بود. معلم ریاضی‌مان هم خودش بود. گرچه ریاضیاتش چندان مطلوب نبود. مسئله‌ای را غلط حل کرده بودم. ایشان ایراد گرفت. خودم فهمیدم غلط حل کرده‌ام ولی غرور دانش‌آموزی اجازه نداد که آن را بپذیرم. بر خودم لبخند می‌زدم که فهمیدم بابا، اما قبول نمی‌کردم. ایشان بزرگواری کردند و ندید گرفتند.

معلمان خودتان را به یاد دارید؟ کمی درباره‌ی آن‌ها بگویید؟

معلم ریاضی من در دبستان به نام جواد غیائی بود. از افراد خوش‌فکر و وسعت‌فکریش زیاد

نظر اترافیاتان در رابطه با شغلی که انتخاب کرده‌اید چیست؟

در اترافیانم کسانی که این شغل را نپسندیده باشند، سراغ ندارم. خانواده از این مسئله راضی بودند. البته درباره‌ی درآمد معلمی که به‌خصوص بعد از انقلاب افت کرد، گاهی کلماتی شنیده شده است ولی در این مورد که چرا معلم شده‌ام، چیزی نشنیده‌ام.

در تدریس چه دروسی شیوه‌تان خاص‌تر بود؟

حساب استدلالی و جبر تدریس کرده‌ام اما روی هندسه حساسیت بیشتری داشتم. چون اعتقاد دارم برای تقویت فکر هندسه مقدم بر همه‌ی دروس و بهتر از همه‌ی دروس است. حتی از بزرگان ریاضی مشهور است که اگر هندسه نمی‌دانید به مدرسه وارد نشوید. هندسه کلید کار است. شما اگر فیزیک می‌خواهید بخوانید، هندسه می‌خواهید. مکانیک هندسه می‌خواهد. در قسمت آینه‌ها و نور و غیره شما هندسه می‌خواهید. نمی‌توانید بدون هندسه کار کنید. این است که به هندسه بیشتر اهمیت می‌دادم و این درس برایم مهم‌تر بود. حتی کنکور دانشگاه، که آن موقع استدلالی بود، تشریحی بود نه تستی. من راهی را رفتم که بعداً مورد تشویق استادان دانشگاه قرار گرفتیم. من شهادت حرکت برای کشف راه‌حل‌های جدید را دارم.

شیوهی معلمی آموزگاران و روش‌های تدریسشان نسبت به دوره‌های بالاتر چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

فراموش نمی‌کنم که فرزندم در مدرسه علوی کلاس اول مرحوم نیرزاده معلمشان بود. من خودم یک روز رفتم به کلاسش. حرف لام را می‌خواست درس بدهد. ایشان لباس روستایی به تن داشت. یک طبق لبو روی سرش بود و شروع کرده شعر خواندن در حیاط مدرسه: «ای لیسوی داغ تنوری داریم، لبو» با این سیاق وارد کلاس شد. بچه‌ها کف می‌زدند. می‌پریدند بالا و پایین. یعنی اول نشاط به بچه می‌داد. بعد یک سوت می‌کشید. بچه‌ها یک دفعه در جایشان میخ‌کوب می‌شدند و سکوت می‌کردند و منظم دست‌روی‌پاهایشان‌رو روی صندلی می‌نشستند. این را به رأی‌العین دیدم. پس اگر درک مطلب بکنیم که این بچه است، ما نیز باید مقداری بچه بشویم. تعارف ندارد. تا بچه نشویم نمی‌توانیم انتقال بدهیم. به فراخور سن دانش‌آموز باید حرف بزنی. طلب‌کارانه حرف نزن. دانش‌آموز طلب‌کار است نه شما. در گفتار منتهی درجه‌ی زیبایی کلام را باید به کار ببرید. نظر شخصی بنده این است که کسی که می‌خواهد معلم بشود اول خوش‌تیپ باشد، خوش‌لباس باشد، خوش‌بین باشد، خوش‌سواد باشد، این بشود معلم. خوب دقت کنید. خوش‌بین، خوش‌لباس، مهم نیست این لباسی که می‌گوییم گران‌قیمت باشد. اشتباه نکنید. ممکن است ساده‌ترین، ارزان‌ترین لباسی را آدم زیبا تنش کند برود به کلاس. مثلاً نیرزاده، دیدم لباس روستایی تنش است. مال سربندان بود در جاده‌ی فیروزکوه. قبایش بلند بود. پرش را آورده بود به شمال دور کمر آویزان کرده بود. حالت نمایش‌نامه، هنرپیشگی. معلم باید هنرپیشه باشد. خلاصه‌اش، اگر هنرپیشه نباشد کلاه سرش می‌رود. این مهم‌ترین توصیه‌ی من به معلمان است.

به نظر تان در شغل معلمی بازنشستگی هم مطرح است؟

نه، عزیزم نه، نه معلمی بازنشستگی دارد نه پزشکی. چون من اعتقاد دارم که تجربه بر معلومات می‌افزاید، هر چقدر سن برود بالا ممکن است توان جسمی طرف کم بشود. ولی تجربه‌ای که دارد برای جبران نیروی جوانی جایگزین می‌شود. اما اگر در سنین بالاست، نباید شش ساعت پشت سر هم برود کلاس، این‌جا باید تعداد ساعات کلاس متناسب با کشش بدنش باشد.

معتقدم که اگر دانش‌آموزی توانایی علمی ندارد، تحقیر شخصیتی نباید بشود

است به شرطی که دبستان دو قسمت باشد. از نظر سنی الان شرایط بلوغ مقداری سنش کم شده است و در نتیجه کلاس اول، دوم و سوم را پیش کلاس ششمی قرار دادن غلط است. اما از نظر معلوماتی هم دروس مطالعه نشده است. من در سال ۱۳۶۹ یکی از عزیزانی که قبلاً در دبیرستان البرز مدرس بوده به نام دکتر مدثری آمد البرز. از او سؤال کردم آمریکا چه خبر؟ ایشان اظهار کرد: «پانزده سال قبل وقتی مسئله‌ی ماشین حساب به‌وجود آمد. متفکران گفتند: «چرا ما دانش‌آموز را معطل کنیم که سه، چهار تا دوازده تا. این دکمه را می‌زند جواب را پیدا می‌کند.» پانزده سال از این ماجرا گذشته است. حالا متوجه شده‌اند دانشگاه‌های آمریکا تپی از دانشجوی آمریکایی است و اغلب از کشورهای دیگرند. حال آمده‌اند می‌خواهند تغییر بدهند. به ایشان گفتم: «آن‌جا چه جوری تغییر می‌دهند.» گفت: «سازمان‌هایی وجود دارد که لااقل ده سال طول می‌کشد تا یک برنامه را آماده کنند، در یکی دو تا مدرسه تست کنند بعد بیایند و آن را پیاده کنند.»

چه کنیم دانش‌آموزان جذب مدرسه و معلم بشوند؟

گل‌های مصنوعی زیبا هستند ولی در مقام مقایسه با گل طبیعی روح ندارند. معلمی با روح است. با عاطفه است. این عاطفه را با هیچ وسیله‌ای شما نمی‌توانید انتقال بدهید و من یقین دارم کشورهایی که عاطفه را کنار گذاشته‌اند، دیری نخواهد پایید که برگردند و بروند سراغ عاطفه. پدر و مادر برای بچه‌اش با عاطفه زندگی کند، نه با وسایل مدرن امروزی، نه با شیرخوارگاه و مهد کودک و جاهای دیگری که بچه را رشد بدهند.

بود. از این نظر که مثلاً زبان انگلیسی را خیلی مسلط تدریس می‌کرد. با دیپلم در دبیرستان ریاضی و زبان تدریس می‌کرد. حتی خط کوفی را که در حاشیه‌ی دیوار مساجد دیده می‌شود خیلی خوب می‌خواند. چنین استعدادی داشت و من برای او ارزش خیلی زیادی قائل بودم. مثلاً دبیر ادبیاتمان (با اجازه اسم نبرم) اکثراً دوست داشت زنگ ادبیات برویم والیبال بازی کنیم. ولی خوب آن ارزشی که من برای مرحوم غیثی قائلم قطعاً برای دیگران قائل نیستم و این ادب را هم خوشوقت‌م اعلان کنم که: در تمام دوره حیاتش در جایی وارد نشدم که ایشان ایستاده باشد و من در حضورش بدون اجازه‌ی او بنشینم.

نظر تان درباره‌ی تغییرات نظام آموزشی جاری چیست؟

فکر می‌کنم این تغییرات عجولانه انجام گرفت. دوره‌ی خود بنده در تحصیل، شش سال ابتدایی بود، شش سال دبیرستان که دبیرستان دو قسمت می‌شد می‌گفتند سیکل و دیپلم و حتی در زمان ما دیپلم در سال یازدهم داده می‌شد و ارزش استخدام و ارزش علمی و قانونی داشت. و سال دوازدهم را دیپلم کامل می‌گفتند. در زمانی که محصل بودم چهار رشته بیشتر وجود نداشت. رشته‌ی ریاضی، رشته‌ی حسابداری و بانکداری و رشته‌ی طبیعی و رشته‌ی ادبی بود. کم‌کم ادامه پیدا کرد و رشته‌های جدید به‌وجود آمد. اگر ابعاد تغییر خوب مطالعه شود، شش سال خوب

